



شد که آن نسخه مزعوم از قرن دهم و حتی یازدهم هجری است و خود میرافضلی تأکید دارد که تکیه بر مجموعه‌های قرن نهم گمراه‌کننده است.

البته همچنان که ما پیشتر در کتاب عمر خیام حکیم و شاعر (ص ۱۸۷) گفته‌ایم، از رباعیات فراوانی که در نسخه‌های نسبتاً معتبر قرن نهم (طربخانه/ نخجوانی/ آکسفورد/ پاریس) آمده است، به شرط آنکه با اندیشه‌های خیامی سازگار باشد و از حیث سبک‌شناختی با عصر خیام و زبان خیام منافات نداشته باشد با سه مأخذ می‌توان تکیه کرد، زیرا به احتمال قوی روایت‌هایی هستند که از منبع واحد نقل نشده‌اند و علت اینکه بر سه منبع تأکید داریم همین است که ممکن است بعضاً منبع مشترک داشته باشند.

اینک گزیده فهرست منابع گروه اول در کتاب میرافضلی با بعضی ملاحظات:

- رسالة التنبیه فخر رازی تألیف شده پیش از سال ۶۰۶ ق. باید توجه داشت که فخر رازی که تقریباً دو نسل پس از خیام می‌زیسته توجه خاصی بدو داشته و علاوه بر نقل رباعی «دارنده چو ترکیب طبایع آراست» در رسالة التنبیه، جای دیگر نیز از خیام نقل قول نموده که مطالعه نجوم و هیأت در حکم تفسیر آیات قرآنی در موضع خلقت آسمانها و ستارگان می‌باشد.

و نیز فقراتی از وصیتنامه فخر رازی بسیار شبیه است به آنچه امام محمد بغدادی - داماد خیام - از وصیت وی هنگام مرگ نقل کرده است؛ فخر رازی در وصیتنامه خود از جمله این مضامین را آورده است: خدایا همه مردم بر این عقیده‌اند که تو ارحم الراحمینی، پس در هر چه در خاطر من گذشته یا قلم من نوشته، ترا گواه می‌گیرم که اراده باطل نکردم و جز حق جویی و حقیقت‌گویی در نظر نداشتم. خدایا اگر غیر از این است، با من آن کن که سزای من است و اگر می‌دانی که جز آنچه را راست پنداشتم و درست انگاشتم ننگاشتم، پس نه بر حسب دست‌آورد ناچیز من بلکه دینت من بر من رحمت کن. ای خدایی که نه خدانشناسی ما چیزی بر ملک تو می‌افزاید و نه خطای مجرمین از آن می‌کاهد (بهارستان ۴، تابستان ۸۸، ص ۷۵۹).

- عجاله الراقب و نخبة الشارب نظام‌الدین اصفهانی.

- مرصادالعباد، تألیف ۶۱۸-۶۲۰ ق.

- الاقطاب القطبية (یا: البلغه) تألیف ۶۲۹ ق.

مؤلف این کتاب، صوفی مشرب و علاقه‌مند به فلسفه اشراق بوده و دو رباعی را به نام از خیام نقل می‌کند که چون به ظاهر عرفانی می‌نماید مورد تردید بعضی قرار گرفته، خصوصاً

بررسی اسناد رباعیات خیام

علیرضا ذکاوتی قراگزلو

یکی از بهترین کارهایی که در مورد پیشینه رباعیات خیام در متون قدیم صورت گرفته تحقیق ارزشمند سیدعلی میرافضلی است که به سال ۱۳۸۲ ش مرکز نشر دانشگاهی منتشر کرده است به نام رباعیات خیام در منابع کهن.

مؤلف فاضل تا تاریخ مذکور کوشیده است به ترتیب تاریخ تألیف، متونی را که رباعیات خیام در آن آمده - و غالباً با ملاحظه عین اسناد - بیاورد (گروه اول، ص ۲۴-۱۲۴) سپس به ترتیب تاریخ تألیف متونی را که بدون ذکر نام خیام رباعیاتی را آورده‌اند که در متون پیشگفته یا در متون دیگر متأخر به نام خیام مشهور است، آورده (ص ۱۲۷-۲۰۶). سپس یادداشتها و توضیحاتی درباره هر یک از رباعیات که به نظرش رسیده و نیز با اشاره به تحقیقات خیام‌شناسان، به قلم آورده که فواید بسیار دارد (۲۰۹ تا آخر کتاب) و بدین‌گونه کار محققان بعدی را آسان ساخته همچنان که وام مؤلفان پیشین را به تمامی ادا کرده است.

به گمان من مهم‌ترین انتقادی که بر کتاب نفیس سیدعلی میرافضلی می‌توان ایراد کرد وارد نمودن مجموعه التقاطی روزن و نسخه یقیناً ساختگی کمبریج در این فهرست است که مدارک و مأخذ محل تردید بودن این یکی را در صفحات ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۲ خود کتاب میرافضلی می‌توان دید و ما نیز پیشتر در کتاب عمر خیام نیشابوری حکیم و شاعر (طرح نو، ۱۳۷۷ ش) بدان پرداخته‌ایم. درباره نسخه روزن اگر در یکصد سال پیش از این، ویکتور روزن می‌پنداشته که تکیه‌اش بر رونویس نسخه‌ای دارای ترقیمه ۷۲۱ ق است به فاصله کمی کریستن‌سن متذکر



که عبدالقاهر از خیام با القاب دیگری نام می‌برد در حالی که نجم رازی مؤلف مرصادالعباد لحن مخالف دارد. در هر حال دو رباعی این است:

ای با علمت جان و خرد هر دو زبون

از تو دو جهان پر و تو از هر دو برون

دلها همه تب گشت و جانها همه خون

تا چیست حقیقت از پس پرده و چون؟

(در مورد این رباعی نوشته‌اند که در نسخه مورخ ۶۸۴ق

دیوان سنایی آمده است).

در جستن جام جم جهان پیمودم

روزی ننشستم و شبی نغنودم

ز استاد چو راز جام جم بشنودم

آن جام جهان‌نمای جم من بودم

به گمان ما نظر به تصریح نام خیام در این متن کهن، هیچ دلیلی ندارد که این دو رباعی را رد کنیم، زیرا در رباعی اول حیرت خیامی کاملاً مشهود است و در رباعی دوم، انسان را معیار علم و آگاهی قرار می‌دهد؛ یعنی با فرض اینکه «جام جهان‌نمای جم» وجود داشته باشد، آن همانا انسان است؛ چنانکه در جای دیگر نیز گفته: «آیینۀ رنگ‌خورده و جام جمیم». اما اشکالی که در اینجا بر آقای میرافضلی (و بسیاری دیگر) وارد است این است که البغله را برای بعضی رباعیات دیگر که بی‌نام در این کتاب آمده، منبع قرار داده‌اند (ص ۳۳)؛ البته آن رباعیات از خیام است ولی نه با استناد به البغله.

- تاریخ جهادگشا (تألیف ۶۵۰-۶۵۸ق).

رباعی «ترکیب پیاله‌ای که درهم پیوست» اولین بار در این منبع آمده و با منابع دیگر نیز تأیید می‌شود، اما رباعی «با ناز گر آرمیده باشی همه عمر» اگر هم از خیام باشد جهادگشا برای آن منبع محسوب نمی‌شود چرا که بدون نام آورده است (ص ۳۶).

- نزهةالمجالس (تألیف ۶۴۹-۶۵۸ق).

در این کتاب ۳۱ رباعی به نام خیام آمده که از آن جمله رباعی «تا راه قلندری نپویی نشود» را از خیام نمی‌توان انگاشت رباعی صریحاً صوفیانه و قلندرانه است و مثلاً با عطار تناسب بیشتری دارد. همچنین است رباعی «من می نه ز بهر تنگدستی نخورم» که ایضاً صوفیانه است. در مورد رباعی «آن را که به صحرای علل تاخته‌اند» چون در هیچ منابع دیگری به نام خیام نیامده و مضمون آن صوفیانه و طبق مذاق اشعری است، کنار گذاشته می‌شود.

- مجموعه رسائل عربی به تاریخ ۶۹۲ق.

در این مجموعه دو رباعی آمده که هر دو مُصَدَّر به تخلص خیام است یکی «خیام که خیمه‌های حکمت می‌دوخت...» که به نظر می‌آید در باره خیام و پس از مرگ خیام سروده‌اند. دیگر رباعی «خیام اگر ز عشق مستی خوش باشد» که این را می‌توان پذیرفت خصوصاً که در جنگ لالا اسماعیل (قرن هشتم) و نسخه کمبریج و طریخانه (قرن نهم) نیز آمده است و البته کلمه «باده» به جای «عشق».

- در پایان دستنویس مؤرخ ۶۹۵ق لمعةالسراج هفت رباعی به نام خیام آمده که قابل توجه است. البته در این دستنویس اشعار دیگری هم از خیام بدون ذکر نام آمده که فقط قدیمی بودن آن اشعار را می‌رساند و هرگاه آنها را از خیام بدانیم بر اساس اسناد دیگری است.

- تاریخ وصف (۶۹۹-۷۱۲ق).

در این کتاب یک رباعی خیام که در جهادگشا آمده عیناً نقل شده (اجزای پیاله‌ای که در هم پیوست...) و دو رباعی دیگر از اشعاری که به نام خیام مشهور است بدون ذکر نام آورده است. آنچه در تاریخ وصف اولین بار آمده این رباعی است:

هر خاک که زیر پای هر نادانی است

زلفین بتی و عارض جانانی است...

- تاریخنامه هرات (۷۱۸-۷۲۱ق).

این رباعی را به نام خیام دارد: «زهر است غم جهان و می تریاکم» که در بعضی منابع دیگر نیز آمده است.

- سفینه تبریز (۷۲۱ق).

از منابعی است که در دهه اخیر شناخته شده و در دو مورد حاوی چند رباعی از خیام با نام است. جالب این است که راوی دو سه مورد از رباعیات به نام خیام، امین‌الدین بله عارف قرن هشتم - از اقران عراقی و همام - و استاد شیخ محمود شبستری نقل شده است که توجه عرفا را به خیام نشان می‌دهد.

- تاریخ گزیده (۷۳۰ق).

- مونس الاحرار (۷۴۱ق).

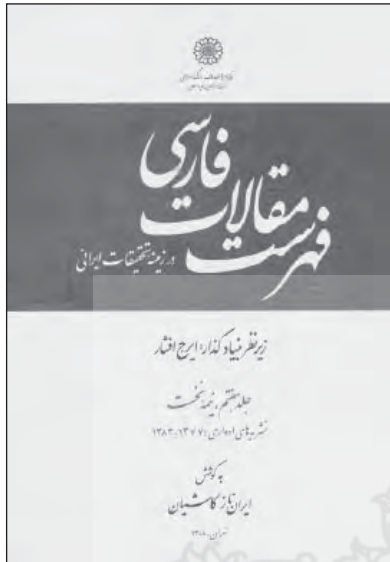
این مجموعه از معروف‌ترین منابع شعر خیام است و در آن خیام لقب «ملک‌الحکماء» یاد شده است و اشعاری که آورده عموماً معتبر است.

- جنگ لالا اسماعیل (۷۴۱-۷۴۲ق).

در این جنگ ۳۳ رباعی به نام خیام آمده که گرچه منحول بودن بسیاری از آنها محرز است؛ اما نظر به قدمت و نظر به اینکه محل کتابت مصر و کاتب تبریزی است، قابل توجه می‌باشد. باید توجه داشت منبع بسیاری از رباعیات خیام به آذربایجان

فهرست مقالات فارسی در زمینه تحقیقات ایرانی، ج ۷، زیر نظر بنیادگذار: ایرج افشار، به کوشش ایران‌ناز کاشیان، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۸ش، ج ۲.

مهدی رحیم‌پور



در حوزه مربوط به تحقیقات ایران‌شناسی، به ویژه در شاخه زبان و ادب فارسی، دو منبع بسیار مهم و ضروری در دست است که بدون وجود آنها قطعاً مشکلاتی بر سر راه محققان خواهد بود؛ یکی فرهنگ سخنوران به همت استاد فرزانه مرحوم دکتر عبدالرسول خیام‌پور و دیگری فهرست مقالات فارسی به سعی و تلاش دانشمند و کتابشناس فرزانه استاد ایرج افشار، در خصوص فرهنگ سخنوران، به رغم ارزشهای فراوانی که دارد و همیشه مورد استفاده محققان حقیقی قرار می‌گیرد، سخن چندانی گفته نشده و به غیر از یادداشت مرحوم دکتر زرین‌کوب در مقدمه کتاب^۱ و معرفی استاد افشار در مجله راهنمای کتاب^۲ و مرحوم دکتر شعار در همان مجله^۳ مطلب قابل توجه دیگری

۱. خیام‌پور، عبدالرسول، فرهنگ سخنوران، تهران، طلایه، ۱۳۶۸ش، ص ا-ج.

۲. شماره ۳۳، شهریور ۱۳۴۱، ص ۵۲۳-۵۲۴.

۳. شماره ۴۹-۵۰، دی و بهمن ۱۳۴۲، ص ۷۸۸-۷۹۱؛ به غیر از اینها می‌توان به مقالات که در مجله‌های رشد معلم، شماره ۱۲۱، آذر ۱۳۷۵، ص ۶۲-۶۳ و جهان کتاب، شماره ۲۹-۳۰، بهمن ۱۳۷۵، ص ۱۷ چاپ شد، نیز اشاره کرد.

بزرگ بر می‌گردد و منشأ این قضیه این است که اشعار خیام به احتمال قوی توسط شاهفور اشهری نواده خیام و شاگرد ظهیر فاریابی پخش و منتشر شده است (عمر خیام، علیرضا ذکاوتی قراگزلو، ص ۱۵).

- روضه‌الناظر کاشانی (قرن هشتم).

به نظر می‌آید این کتاب از منابع طربخانه و نخجوانی بوده باشد چون سه مورد از چهار رباعی منقول در آن در دو مأخذ مذکور نیز آمده است.

- جنگ مورخ ۷۵۰ق مجلس.

- جنگ مجلس سده هشتم هجری.

- بیاض تاج‌الدین احمد وزیر، مورخ ۷۸۲ق.

- جنگ گنج‌بخش سده هشتم (۹).

آنچه در این ردیف یعنی منابع تا آخر قرن هشتم به نظر آقای میرافضلی نرسیده و فی الواقع بعد از چاپ کتاب ایشان (۱۳۸۲ش) در مطبوعات مطرح گردیده، جنگ قرن هشتم کتابخانه مرعشی است که محتویات آن نخستین بار توسط آقای جواد بشری در مجله میراث شهاب (ش ۳۸، زمستان ۱۳۸۳ش، ص ۷۵ به بعد) مفصلاً معرفی گردید و بعد از آن استاد ایرج افشار ۴۴ رباعی به نام خیام را از آن کتاب استخراج و در مجله آینه میراث (شماره ۲۶) به چاپ رسانید.

باید طبق جداول تهیه شده در کتاب آقای میرافضلی، به دقت سنجید که رباعیات منابع نسبتاً معتبر قرن نهم چه نسبتی با منابع قرن هشتم (و هفتم) دارد. اگر در یکی از منابع قرن نهم فی‌المثل تمام رباعیاتی که در قرن هفتم یا هشتم به نام خیام در منبعی ذکر شده است، عیناً آمده باشد، به احتمال قوی از آن منبع قرن هفتم یا هشتم رونویس شده است و لذا دیگر روایت جداگانه محسوب نمی‌شود. بدین‌گونه رباعیات قرن نهم اگر در سه منبع آمده باشد قابل اعتنا خواهد بود.

یک ملاک عمده در نقد داخلی و بعد معنوی، تطابق کلی مضمون رباعیات با رسائل مسلم‌الصدر خیام است. نقد جویندگان حقیقت در آن عصر، نقد نظریه فیض و صدور که محور اصلی فلسفه مشایی است، نفی غرض از صانع، قناعت و مناعت و عزت نفس، انتقاد بر اخلاق معاصران و تأکید بر کتمان سند که ملاحظه می‌شود با روح کلی رباعیات اصیل خیام (در منابع قرن هفتم و هشتم) آمده است منافات ندارد و این نکته‌ای است که این‌جانب در سخنرانی کنگره جهانی خیام (نیس‌پاور ۱۳۷۸ش) به طور مشروح و مستند بیان داشت.



مشاهده نشده است. اما در خصوص فهرست مقالات فارسی از همان زمان چاپ جلد اول آن سخن بسیار گفته شده و محققان و نویسندگان بعد از چاپ جلد های مختلف اقدام به معرفی و بعضاً نقد آن کرده اند.^۱

بدون هیچ گونه اغراق و مبالغه ای، باید گفت که هیچ محققى نمی تواند خود را بی نیاز از مراجعه به کتابهای مرجعی چون دو عنوان مذکور بداند؛ مگر اینکه صاحب کراماتی باشد و چشم بسته و بدون مراجعه به منابع فوق، بداند که در خصوص سعدی و حافظ چه تحقیقاتی در قالب مقاله در سالهای اخیر انجام شده است و یا در مورد دسترسی به اطلاعات مربوط به زندگینامه مثلاً راستی تبریزی به چه تذکره هایی باید مراجعه کرد.

اما کسانی که معمولاً صاحب این نوع کرامات نیستند، قطعاً نیازمند مراجعه بدانها هستند. زمانی که جلد ششم فهرست مقالات منتشر شد، استاد افشار، اتمام کار فهرست نویسی را از جانب خودشان اعلام کردند و دلایلی را که باعث عدم پیگیری ایشان نسبت به تکمیل جلد های بعدی شده، برشمردند.^۲ به طور قطع و یقین این اتفاق برای اهالی تحقیق و قلم خوشایند نبود، چرا که آنها یکی از اصلی ترین ابزارهای خود را ناقص می یافتند، و نقص فهرست مقالات، از نظر آنان، همانا به نقص بررسیها و تحقیقات منجر خواهد شد.

اما دیری نگذشت که زمزمه هایی مبنی بر ادامه و پیگیری کار توسط مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی شنیده شد و پس از چند سال جلد هفتم فهرست مقالات در دو بخش منتشر شد و مایه مسرت اهالی قلم و تحقیق را فراهم ساخت.

این مجلد که به همت اعضای محترم بخش پرونده علمی مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی و به اهتمام انتشارات همان مرکز، زیر نظر بنیانگذار آن، استاد ایرج افشار منتشر شده، شامل دو جلد است و ۱۴۸۵ صفحه دارد و محدوده زمانی ۱۳۷۷-۱۳۸۳ را در بر می گیرد که ۲۳۸۱۰ مدخل را در خود جای داده و به گفته خود استاد افشار این تعداد «به اندازه نیم شش مجلد پیشین است».^۳

کتاب با پیشگفتار کاظم موسوی بجنوردی، رئیس مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، آغاز می شود و یادداشت استاد افشار و مقدمه ایران ناز کاشیان، ذیل عنوان «گزارش راه رفته» به عنوان مقدمه فهرست قابل ذکرند. روش و سیاق محتوای کار همان اسلوب مجلدات پیشین است و هیچ تفاوتی ندارد. اما به لحاظ ساختار اجرایی، عمده ترین تفاوت، تغییر آن از اجرای تک نفره به اجرای گروهی است که اعضای راهبری آن توسط خود استاد افشار تعیین گردیده و اسامی آن افراد در مقدمه (صفحه ۳۳) آمده است.

به هر حال آنچه مهم است این است که کار فهرست مقالات فارسی استاد افشار ادامه می یابد و به همین دلیل باید قدر دان و سپاسگزار مجموعه مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی شد که در شرایطی که هیچ نهاد و سازمان دولتی استقبال و توجه شایانی نسبت به این کار سترگ و بسیار ارزشمند نکرد، داوطلبانه کمر همت به ادامه کار بست و امید است که همواره نسبت به تکمیل و ادامه کار فهرست مقالات اهتمام کند.

نگارنده این سطور به دلیل علاقه وافری که به کتابهایی چون فهرست مقالات دارد، و نیز به دلیل اینکه از ارادتمندان و دوستداران استاد ایرج افشار است و همواره پیگیر آثار و نوشته های ایشان بوده، در همان روزهای اول انتشار فهرست اقدام به تهیه آن کرد و با نگاهی مختصر و بررسی اجمالی نکاتی به ذهنش رسید که همین جا جهت پیشنهاد و اصلاح تقدیم می کند تا اگر استاد افشار و همکاران سختکوش ایشان صلاح دانستند در چاپها و احیاناً جلد های بعدی اعمال کنند.

- همچون مجلدات قبلی سعی شده تمام مجلدات و

۱. استاد ایرج افشار در انتهای جلد ششم خلاصه وار بعضی از معرفیها و نقدها و نیز نامه هایی را که برای خود استاد در خصوص فهرست نوشته شده اند آورده است. نک: فهرست مقالات فارسی در زمینه تحقیقات ایرانی، تهران، علمی و فرهنگی و فهرستگان، ۱۳۸۳ ش، ص ۵۴۷-۵۹۹.

۲. نک: همان، ص ۶۰۱-۶۰۳.

۳. فهرست مقالات فارسی در زمینه تحقیقات ایرانی، جلد ۷، نیمه نخست، ص ۳۴.

نشریه‌ها مورد بررسی قرار گیرند و عناوین مقالات ذکر شوند، اما برخی مجلات که بعضاً تک‌شماره‌ای از آنها، یا تصویر یکی از مقالات آنها در اختیار نگارنده، بوده از قلم افتاده‌اند، برخی از آن مجله‌ها از این قرارند: فصلنامه علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس، پژوهشنامه علوم انسانی و اجتماعی، فصلنامه اندیشه‌های فلسفی، فصلنامه ادبیات فارسی دانشگاه‌های آزاد مشهد و خوی، فصلنامه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بیرجند، فصلنامه پژوهشی علوم انسانی دانشگاه اصفهان، فصلنامه علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه تبریز، ماهنامه رشد آموزش زبان، دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان، فصلنامه معارف اسلامی، حدیث اندیشه، کتاب ماه کودک و نوجوان و پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان.

- مطلب بعدی که بسیار مهم است، به نشریه‌هایی مربوط می‌شود که دیده شده و فهرست‌بندی شده‌اند. استاد افشار سابقاً در مجلدات قبلی سعی می‌کردند همه شماره‌های یک مجله را از نظر بگذرانند و به ندرت اتفاق می‌افتاد که یک شماره از مجله‌ای دیده نشود؛ مگر اینکه آن نشریه در خارج از کشور چاپ شده و خارج از دسترس بوده باشد و یا اتفاقاتی از این دست که قابل توجیه است، باعث دیده نشدن یک یا چند شماره از یک مجله می‌شد. اما در جلد هفتم، به رغم تلاش و سختکوشی اعضای محترم اجرایی، آنچه موجب شگفتی است این است که برخی شماره‌های پاره‌ای از نشریه‌ها که در داخل کشور نیز چاپ شده‌اند، از قلم افتاده‌اند. حال اگر از مجله‌هایی که در شهرستانها منتشر می‌شوند، صرف- نظر کنیم (که البته نباید کرد)، نقص برخی مجلات که در تهران منتشر می‌شوند، چگونه قابل توجیه است؛ آن هم مجلاتی چون، رشد آموزش تاریخ، رشد آموزش زبان و ادب فارسی، ادبیات داستانی، ایرانشناخت، پژوهش، پژوهشنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، پیام کتابخانه، جشن کتاب، جهان کتاب، چیستا، خردنامه صدرا، فصلنامه علوم انسانی دانشگاه الزهراء، کارنامه

کتابداری، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، کتاب ماه دین، کتاب ماه علوم اجتماعی، کتاب ماه علوم و فنون، کتاب ماه کلیات، کتاب ماه هنر، کلک، گلچرخ، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تربیت معلم، مدرس علوم انسانی، مطالعات ملی، نامه پژوهش، نگاه نو، هنرنامه، یاد و چند مجله دیگر که در تهران چاپ شده‌اند. در این فهرست ما از نشریات چاپ شده در خارج از تهران صرف‌نظر کردیم. این در حالی است که اولاً دسترسی به مجلات فوق‌الذکر کار چندان سختی نیست و از همه کتابخانه معتبر دانشگاهی و فهارس فرهنگی، می‌شد آنها را تهیه کرد و ثانیاً فایل pdf برخی نشریه‌ها در دسترس است. (نظیر کتاب ماه ادبیات و فلسفه)؛ از طرفی برخی سایتها نیز هم اکنون با در اختیار داشتن اکثر نشریه‌ها و مقالات، آنها را به حداقل هزینه در اختیار پژوهشگران و دانشجویان قرار می‌دهند و مجریان طرح فهرست مقالات می‌توانستند عناوین مقالات را از همان سایتها نیز جستجو کنند. استاد افشار زمانی که به تنهایی اقدام به تهیه فهرست می‌کردند، جز در موارد بسیار اندکی، شماره‌های برخی مجلات از قلم نمی‌افتاد؛ اما از مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی که واسطه خیر بوده و با شوق وافر اقدام به ادامه کار کرده، انتظار می‌رود به دلیل در اختیار داشتن امکانات و ابزار لازم از نقصها و کاستیها در این زمینه جلوگیری کند. امید است متولیان اجرای فهرست مقالات این نقصها را در قالب ضمیمه یا پیوست در مجلدات بعدی تکمیل کنند تا یک فهرست کامل و بی‌نقص ارائه شود.

- مورد دیگر به مسئله اسامی ستاره‌دار و نمایه‌ها مربوط می‌شود؛ در فهرست مقالات فارسی استاد افشار رسم بر این است که جلوی نام کسانی که در باره احوال و یا نوشته‌های آنها مقاله یا نقدی نوشته شده ستاره گذاشته می‌شود و کسانی که خودشان مقاله دارند، نامشان بدون ستاره است. اما در نمایه‌ای که برای جلد هفتم مرتب شده اغلب این دو مورد با هم خلط شده‌اند و تفکیک آنها از همدیگر فقط با مراجعه به عناوین مقالات امکان‌پذیر



است. به عنوان ذیل نام استاد دکتر شفیعی کدکنی برخی مقالات که معرفی شده‌اند می‌بایست ذیل نام ایشان که ستاره‌دار است می‌آمد نه بدون ستاره، در حالی که در نمایه چنین نیست. همچنین است ذیل نام کسانی چون دکتر عارف نوشاهی، محمدعلی آتش‌سودا، صادق آیینه‌وند، حسن عباس، و ...

- موضوع‌بندی مجله نیز در مواردی نیاز به تجدیدنظر دارد، مثلاً برخی مقالات که به حوزه معرفی کتاب می‌شود، ذیل بخش انتقاد کتاب آمده‌اند، مانند مقاله‌های ابوالفضل خطیبی و مقاله‌هایی که محتوای نقد دارند، ذیل بخش معرفی کتاب آمده‌اند؛ مانند مقالات دکتر سجاد آیدنلو.

- برخی استادان و پژوهشگران، بعضاً یک یا چند مقاله خود را در یک یا چند مجله به چاپ می‌رسانند. گردآورندگان فهرست تلاش خود را کرده‌اند تا عناوین تکراری ذیل مداخل مختلف نیابد. اما در مواردی این اتفاق افتاده است. نظیر مقاله «عقل ورزیدم و عشقم به ملامت برخاست» از استاد شفیعی کدکنی یک بار ذیل مدخل شماره ۱۰۱۹۷ (مجله ایرانشناسی) و یک بار هم ذیل مدخل شماره ۱۹۱۹۷ (مجله هستی) آمده است. نکته قابل تأمل اینکه بار اول ذیل موضوعات مربوط به عرفان و تصوف آمده و بار دوم ذیل موضوعات مربوط به کلیات شعر فارسی. همچنین است در خصوص مدخل شماره ۵۵۰۳ از دکتر نوشاهی که همان مقاله ذیل مدخل ۲۵۳۴ نیز آمده است. و هر بار در مجله‌های مختلف (آینه میراث و سفینه) چاپ شده است. یا مدخل شماره ۳۵۳۷ (مقاله‌ای در مورد معرفی منطق‌الطیر، تصحیح دکتر شفیعی کدکنی) همان مقاله‌ای است که ذیل مدخل ۶۰۶۸ معرفی شده است. نکته قابل تأمل این مقاله نیز این است که مقاله شماره ۳۵۳۷ ذیل موضوع انتقاد کتاب آمده و ۶۰۶۷ ذیل موضوع معرفی کتاب؛ در حالی که هر دو یک مقاله هستند و صحیح همان مورد دوم، یعنی معرفی کتاب است.

- در صفحه ۲۳۸ ذیل شماره ۳۷۷۴ خواجه عبیدالله احرار، عبدالله احرار آمده که از اغلاط مطبعی است.

- در صفحه ۸۶۳ یک مقاله به اسم دو نفر آمده است؛ با این توضیح که یک بار زیر شماره ۱۹۴۲۹/۱ به محسن قانع بصیری منتسب شده و یک بار هم ذیل شماره ۱۹۴۳۹ ذیل نام زبیر احمد قمر آمده است. ضمن اشاره به این مطلب که نویسنده اصلی همان زبیر احمد قمر است، ذکر این نکته نیز ضروری است که در کل جلد تنها جایی که شماره مدخل به صورت ۱۹۴۲۹/۱ آمده (یعنی با ممیز تفکیک شده) همین مدخل است و دلیل آن برای راقم سطور دانسته نیست.

- در صفحه ۸۶۶ مقاله شماره ۱۹۵۰۵ در ذیل نام نویسنده آن در نمایه نیامده است.

- سفینه تبریز در نمایه دو بار تکرار شده است. - نکته دیگر اینکه یکی از مقالات استاد شفیعی کدکنی که با عنوان «نقش تاریخی و خلاقیت فردی» در مجله کیان سال ۱۳۷۶ منتشر شده،^۱ در این جلد نیست. با توجه به محدوده زمانی مقالات منتشره برای معرفی در این مجلد (۱۳۷۷-۱۳۸۳) به نظر می‌رسد نباید در جلد بیاید، اما با توجه به اینکه در فهرست نشریات ادواری، مجله کیان جزو مجلاتی است که فهرست همه شماره‌های آن آمده، ظاهراً می‌بایست آن مقاله نیز معرفی می‌شد؛ با توجه به اینکه این مقاله (و کلاً آن مجله) در جلد‌های قبلی نیز معرفی نشد، آیا بهتر نبود آن مقالات نیز معرفی می‌شدند؟

در هر صورت آنچه که مسلم است این است که فهرست مقالات فارسی کاری است سترگ و ارزشمند که ارائه آن از ضروریات است. کاری که استاد افشار با درایت و پشتکاری خود آن را بنیاد نهاد و منتشر کرد، می‌بایست توسط مراکز علمی و پژوهشی ادامه پیدا کند تا محققان را از مراجعه به مجلات و نشریات بی‌نیاز کند و در نتیجه از اتلاف وقت و هزینه نیز جلوگیری کند. کاری که مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی این کار را انجام داد و همه محققان و پژوهشگران را مرهون و مدیون این کار بسیار ارزشمند خود کرد. ■

۱. همین مقاله عیناً در شماره ۷۶ مجله بخارا چاپ شده است.

حسن عاطفی

به نام خداوند خورشید و ماه

نگارنده هر سپید و سیاه

علی‌نامه کهن‌ترین منظومه مفصل فارسی در ادبیات تشیع است که از قرن پنجم هجری بر جای مانده. اگرچه قسمتهایی از این متن در طول تاریخ از میان رفته ولی این اثر همچنان ارزش خود را حفظ کرده است. سراینده علی‌نامه شاعری ناشناخته با تخلص «ربیع» است که در تذکره‌ها و مآخذ فرهنگی و ادبی یادی از وی نشده و ذکری به میان نیامده است و متأسفانه شاعر در طی منظومه مجالی نداشته که به خود و زندگی‌اش اشاره‌ای کند و یا از زادگاهش نامی ببرد و اگر در مقدمه کتاب هم بدین موضوع اشارتی کرده باشد امروز از مقدمه کتاب اثری بر جای نیست.

این منظومه گرانها به پیروی شاهنامه استاد ابوالقاسم فردوسی، به بحر متقارب مثنی مقصور یا محذوف (فعولن، فعولن فعولن، فول یا فعل) در سال ۴۸۲ق به رشته نظم کشیده شده است. شاعر در مورد نام کتاب می‌گوید:

عروسی پسندیده خاص و عام

خرد کرده او را علی‌نامه نام

و در تشویق دیگران به خواندن این کتاب و نخواندن شاهنامه چنین گفته است:

علی‌نامه خواند خداوند هوش

ندارد خرد سوی شهنامه گوش

اما از سبک و سیاق عبارات و ابیات و مضامین، چنین استنباط می‌شود که شاعر با شاهنامه فردوسی انسی و الفتی بسیار داشته و احتمالاً حافظ قسمتهایی از آن بوده است و گاهی مضامینی که در ابیات خود می‌آورد برگرفته از مضامین فردوسی می‌باشد و به خاطر همین آشنایی شاعر با سخن استاد طوس است که اصطلاحات و مفاهیم اساطیری کهن ایران در منظومه علی‌نامه که اثری حماسی و دینی است، راه یابد. نمونه‌ای از این راهیابی:

پس از آن درود، آن گرانمایه جم

به پند و به اندرز بگشاد دم

در گفتگوی عبدالله خزاعی با عایشه، که اشاره به اسفندیار

رویین و خواهران وی می‌کند:

تو چون خواهران یل اسفندیار

تنت را عماری چو رویین حصار

سپاهی به گرد هیون اندرت

به هر چت بود رای فرمانبرت

وصف «عمرو» در جنگ و روبه‌رو شدن با «عمار»:

چو عمرو بداندیش دیدش به اسب

برافروخت بر سان آذرگشسب

درباره «حارث» می‌گوید:

که حارث ز نیکان بر انگیخت اسب

هم آورد او شد چو آذرگشسب

ذکر «رخش» به عنوان اسب:

که عمار بر سان سوزان درخش

برآورد از جا جهانپوی رخس

در نزدیکی مضمون با کلام فردوسی:

جهان‌آفرین تا جهان آفرید

چو حیدر سواری دگر ناورید

(ص ۴۱ عکسی)

فردوسی:

جهان‌آفرین تا جهان آفرید

سواری چو رستم نیامد پدید

ربیع:

به مکه درون آن زمان چپ و راست

خروش از دل جنگجویان بخاست

(ص ۱۸ پ)

فردوسی:

ستون کرد چپ را و خم کرد راست

خروش از خم چرخ چاچی بخاست

(به نقل از لغتنامه دهخدا، ج ۵، ص ۷۱۱۱)

راوی داستانها را به سبک فردوسی «دهقان» نامیده

است:

چنین خواندم از گفت دهقان راز

که مالک در آن داشت گرم و گداز

ز گفتار دهقان با هوش و رای

چنین دیدم از راز شیر خدای

به کار بردن واژه‌هایی که امروز در گویش فارسی کاربردی



ندارد، مانند:

گاز = دندان:

بجوشید مرگ از فرود و فراز

به هم برگشادند چنگال و گاز

دو لشکر سرانگشتهها بر به گاز

همه در شگفتی از آن رزمساز

بهراء = برای:

حسین چون بدید آن چنان کار و حال

ز بهراء ایشان بید سوگوار

سپرو = دارنده سپر:

سپرو علی داشت مردی هزار

همه رزم دیده، همه نامدار

لوآس = کسی که به دنبال غذای چرب می‌رود (فرهنگ
نفیسی):

چو لوآس دون خیره سالار شام

همه دنبه دید و ندید هیچ دام

برون آمدن = خروج کردن:

شما بر ولی خدای جهان

برون آمدید ای فرومایگان

(ص ۴۴ پ)

به کار بردن واژه‌های محلی: **خُوهم** = **خواهم**، **خُوهی** =
خواهی:

بگفت ای لعینان شوم اختران

خوهم کین او از شما این زمان

چگونگی حروف چهارگانه فارسی (پ، چ، ژ، گ):

همه‌جا: پ = ب، چ = ج، و «گ» به شکل «ک» ضبط شده،
ولی «ژ» در همه موارد با سه نقطه آمده است:

دژم گشت فرزند سفیان و گفت

چنین حال بر دل نباید نهفت

(ص ۱۵۵ ر)

چو کوهی ز پولاد آبر پشت باد

همی گفت از کبر آن بدنژاد

(ص ۴۱ پ)

منه پای تو بر دم اژدها

مکن پند پیغمبر از کف رها

به کار بردن برخی از آرایه‌های ادبی در سخن:

طباق و تضاد:

سواران دین را هم اندرز زمان

گران شد رکیب و سبک شد عنان

نگردد به تو این شکسته درست

تو این قدر بشناس باری نخست

(ص ۲۴۸ پ)

در فتنه در دین گشاده ببود

سوار سلامت پیاده ببود

ترصیع یا موازنه:

بسا زنی که بی‌شوی خواهد شدن

بسا سر که چون گوی خواهد شدن

جناس تام:

هنر دارم و بی‌کران خواسته

به لشکر دهم پاک و ناخواسته

بگردند بر مرکبان تنگ‌تنگ

که تا بر زنند آبگینه به سنگ

دم بوق شیطان و طبل هوا

چو تندر بغرید اندر هوا

جناس زاید:

چو بن عاص عاصی در افسونگری

فزون است امروز از سامری

(ص ۲۵۶ ر)

نمونه ابیات خوب:

میانها بیستند مردان به کین

آبر بادپایان نهادند زین

بگردند بر مرکبان تنگ‌تنگ

که تا بر زنند آبگینه به سنگ

زمانه بختید بر کارشان

چو آن تیره گون دید بازارشان

کسی کو سرانجام را ننگرد

به فرجام از آن کرده کیفر برد

این اثر نفیس با مقدمه محققانه جناب آقای دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی و جناب آقای محمود امیدسالار، به صورت نسخه‌برگردان به قطع اصل نسخه خطی در سال ۱۳۸۸ش (ناشر: میراث مکتوب، با همکاری: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، و کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، و مؤسسه مطالعات اسماعیلیه) به چاپ رسیده است. توفیق بیش از پیش دست‌اندرکاران طبع این کتاب را از خدای بزرگ خواهانم.

حواشی ملا دوازده (۲)

در حاشیهٔ مثنوی مطایبه‌آمیز مسعود سعد

سلمان و درنگی در ابیات مبهم دیوان او

سید عبدالرضا موسوی طبری

ب. درنگی در چند بیت مبهم از دیوان مسعود سعد سلمان

و اما ابیاتی که جناب دکتر نوریان به نشانهٔ ابهام و یا عدم صحت در برابر آن علامت سؤال نهاده است — اگر در تورق نه چندان دقیق بنده چیزی از قلم نیفتاده باشد — بیست‌ودو بیت است که در قصاید، مثنوی و قطعات پراکنده است و بنده اکنون به ترتیب هر بیت را نقل، و سپس در حاشیهٔ آن چند کلمه‌ای (به قصد تصدیق، یا تشکیک، یا تصحیح) خواهم نوشت.

۱. قصیدهٔ ۹۵، ص ۲۲۷، بیت ۳۷:

ناگه آمد بانگ کوس سایرا (؟)

راست‌گویی بود نالان بر تن او زار زار

بدیهی است که مصرع اول افتادگی دارد. قصیده در وصف رزم ابونصر پارسی است با شخصی به نام سایرا. در چاپ مرحوم رشید یاسمی مصرع اول این‌گونه است:

ناگه آمد بانگ کوس سایی از سیرا (ص ۱۷۲)

(جالب اینکه جناب نوریان در نسخه‌بدلها حتی اشاره‌ای به این تفاوت نمی‌کنند). باری، اگرچه روایت یاسمی کامل‌تر است، اما قطعاً صحیح نمی‌تواند بود. به این دلیل که عرض می‌کنم. مسعود سعد به فاصلهٔ یک بیت از بیت منقول می‌گوید:

در میان گرد بانگ کوس بونصری بخواست

ترکیب «کوس بونصری» که مربوط است به ابونصر پارسی روشن می‌کند که در بیت مورد بحث نیز اگر اسم آن شخص طرف نزاع با ابونصر، سایرا باشد کوس او کوس سایی است و نه سایی، مگر آنکه اسم آن شخص سابرا باشد.

۲. قصیدهٔ ۹۹، ص ۲۳۹، بیت ۳۵:

می‌خور بنشاط و طرب و شاد همی زی

بگسار می لعل و غم دین بیکبار (؟)

این بیت در چاپ یاسمی (ص ۱۴۸) اساساً موجود نیست.

اما اگر علت وجودی علامت سؤال در اینجا نقص وزنی باشد بسیار احتمال دارد که در نسخه از علامت م خ (به نشانهٔ مقدم و مؤخر که میان کاتبان قدیم معمول و مرسوم بوده) بالای «غم دین» و «می لعل» غفلت شده باشد. البته این نوع جابه‌جا نوشتن‌ها در بسیاری موارد بدون این علامات هم قابل تشخیص است و به‌کرات در نسخه‌های خطی دیده می‌شود (با علامت و بی‌علامت) علی‌ای حال می‌توان مصرع مذکور را چنین خواند:

بگسار غم دین و می لعل بیکبار

مگر اینکه دین نباشد و دین باشد. (یعنی هرگونه بدهی که مدیون به دائن دارد)

۳. قصیدهٔ ۲۲۸، ص ۵۶۹، بیت ۸۹:

وزان شهید حیات الا الله الرحمه (؟)

بمن رسید فراوان مکارم الوان

این بیت در چاپ یاسمی هم (ص ۴۰۱) به همین صورت آمده است و شاید بتوان با تغییراتی جزئی به شکل اصلی مصرع دست یافت. مثلاً شاید «الاله» (با علامت مد بر روی حرف ل دوم) باشد به جای الاالله که وزن را هم مختل کرده. امر مسلم این است که عبارت به کلی غلط نیست و مفهوم آن را با همین کلمات تحریف شده هم می‌توان به حدس و گمان دریافت؛ مفهومی که حکایت از حیات شهدا پس از کشته شدن دارد. این مفهوم در ادبیات فارسی مفهوم غریبی نیست و ابیاتی از این دست که ناظر بر آیات و احادیث است در دوره‌های مختلف شعر فارسی دیده شده است که مثلاً:

تا می‌توان ز تیغ شهادت حیات یافت

لب تر چرا به چشمهٔ حیوان کند کسی

۴. قصیدهٔ ۲۳۲، ص ۵۸۲، بیت ۵۳:

ز بس مانی و قرطانی عجب

تا بحدی که گفت هم نتوان

در چاپ مرحوم یاسمی (ص ۴۵۵) نیز همین‌طور است و بلاشک «ز بس مانی» که بی‌معنی است و وزن را هم دچار اختلال کرده، کلمه‌ای است مصحف. اما قرطانی به اقوی احتمال با جابه‌جایی یک نقطه تصحیف قرطانی است که صورت دیگری از قلوبانی یا قلتبانی بوده (تبدیل راء به باء در قاعدهٔ ابدال معمول است) و «عجب» هم که روشن است، جز اینکه «قرطبانی عجب» نداریم، بلکه «قرطبانی و عجب» است. با این توضیحات کلمهٔ اول هم می‌باید



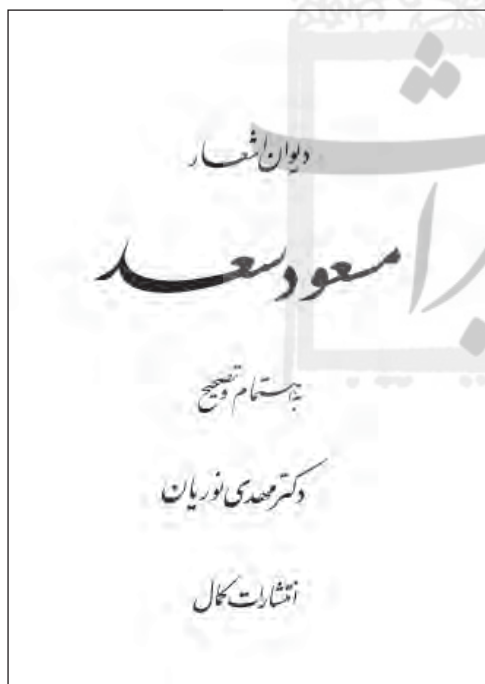
به هر حال نظر من با توجه به آنچه پیش روست و عرض کردم بر کلماتی چون پاشنه، زورق و خله معطوف است و الباقی کلمات معلوم نیست که تا چه حد از تحریف و تصحیف مصون مانده باشد. اگرچه با پیدا شدن نسخه‌ای کهن و معتبر بعید نیست که پنبه کل مصرع زده شود. این از ابیات مبهم یا علامت‌دار بخش قصاید. اما در بخش مثنوی که تنها مثنوی مسعود سعد است نیز چندین بیت علامت‌دار دیده می‌شود که با شماره‌های مسلسل ذکر می‌شود:

۷. مثنوی، ص ۷۹۴، بیت ۸۶:

مست گردد چو پیل ماند پنج (؟)

نقل سازد ز نارسیده ترنج

در چاپ یاسمی (ص ۵۶۶) آمده است: «مست گردد چو پیل با یک و پنج». و در نسخه‌بدلهای «ق» و «م»: ... ماند سنج. اما به نظر می‌رسد که روایت یاسمی شایسته تأمل بیشتری است و کلمه «ماند» تصحیف همان «با یک» است که احتمالاً در نسخه مادر بدون سرکش نوشته شده بوده است.



اما «یک و پنج» چیست؟ چند احتمال در این خصوص می‌توان داد، اما در هر احتمالی این نکته را باید در نظر داشت که هم کلمه «مست» (به اضافه پیل) و هم کلمه «نقل» ما را به چیزی از جنس می و باده رهنمون می‌کند. یک و پنج شاید اصطلاحی بوده مثل سیکی. شاید یک

صفت زشتی باشد که تناسبی با این دو صفت مذموم داشته باشد.

۵. قصیده ۲۷۴، ص ۶۷۸، بیت ۱۱:

رایان هند را و امیران نغز (؟) را

لبها ز بیم خشک شده دیده تر شده

در چاپ یاسمی (ص ۴۹۲) با نسخه‌بدل «لغز» به همین صورت آمده است. اما چنانکه از محل قرار گرفتن علامت سؤال دانسته می‌شود، کلمه نغز برای مصحح محترم مبهم بوده. لیکن روشن است از ساختار عبارت که نغز اسم محلی است. و بنده این اواخر در کتاب تذکره همایون و اکبر تألیف بایزید بیات، مکرر به اسم این محل برخوردیم. قطعاً در منابع کهن‌تر و تخصصی‌تر (مسالک و ممالک) از آن یاد شده است و نشانی دقیق و خصوصیتها و ویژگیهایش آمده است.

۶. قصیده ۲۷۶، ص ۶۸۲، بیت ۱۰:

صحن دریا روی هامون گشته از موج غبار

یا شبه گشته بزورقهای زرین بر چله (؟)

در چاپ یاسمی (ص ۴۸۱) مصرع اول به همین صورت و مصرع دوم این‌گونه است:

باشه کیسه بزورقهای زرین سرخله

و در نسخه‌بدلهای «ب» و «ق» (مورد استفاده نوریان) چنین:

پاشنه کشته بزورقها ز بینی سرخله

به نظر می‌رسد که شاید بتوان از ترکیب این روایتها به شکل صحیح مصرع دوم نزدیک شد. اما پیش از آن، مصرع اول را مرور می‌کنیم. می‌گوید: «صحن دریا روی هامون گشته از موج غبار» که در کمال روشنی است. دریا در نظر شاعر از فرط غبار مثل صحرا شده است و در این دریای همچون صحرا پاروهای قایقها گویی پاشنه‌هایی هستند که بر سطح این صحرا قرار گرفته‌اند؛ چرا که خله به معنی پاروست (خله‌بان کسی را می‌گویند که پارو می‌زند و قایق را می‌راند، می‌دانیم که خلبان در روزگار ما از این جهت به راننده هواپیما اطلاق شده است که خوش‌ذوقی تنه هواپیما را به مثابه قایق، و دو بال آن را به مثابه پاروهای این قایق دیده و این نام را برای آن برگزیده است.)

باری، شاید، و شاید، و شاید مصرع دوم به این شکل

که عرض می‌کنم به روایت اصلی نزدیک باشد:

پاشنه گشته بزورقهای زرین بر خله

پنجم از باده را شاعر منظور داشته. شاید نوعی باده بوده که از چیزی به قدر یک پنجم با چیز دیگری ترکیب می‌شده. شاید رد پای این اصطلاح را در یکی از مکاتب فقهی باید جستجو کرد؛ نمی‌دانم. احتمال هم دارد که واو میان یک و پنج زاید باشد. شاید کمی بعید به نظر بیاید اما به خاطر می‌رسد که شاید بی‌ارتباط نباشد با آن چیزی که امروزه انگلیسیها به آن می‌گویند Punch.

واژه پنچ البته همان طور که در لغتنامه جامع آکسفورد تصریح شده اواسط قرن هفدهم میلادی به واسطه بازرگانان کمپانی هند شرقی از لسان اهل هند به زبان انگلیسی وارد شده است. اما این نکته مهم را نباید از نظر دور داشت که این پنج همان پنج فارسی است که اتفاقاً با کلمه یونانی pente و همچنین پنچا در سانسکریت هم‌ریشه است. کلیده و دمنه از این جهت پنجانترا نام داشته که شامل پنج فصل بوده است. پنچا (پنج) + تنترا (کتاب). این مسکر هم که در انگلیسی به آن پنچ می‌گویند و اصل فارسی آن همان پنج است وجه تسمیه آن جز این نیست که از پنج چیز تشکیل می‌شود: الکل، شکر، لیمو، آب و چای یا چاشنی دیگر.

به هر حال مسعود سعد می‌گوید:

مست گردد چو پیل با یک پنج

نقل سازد ز نارسیده تُرنج

علی‌الظاهر مطلبی که در خصوص پنج گفتیم خیلی بی‌ربط نیست؛ اما این احتمال را هم باید در نظر داشت که ظن ما بی‌مورد باشد و مثلاً پنج نباشد و بنج باشد؛ معرب بنگ. مستی از بنگ هم داریم. غرض اینکه باید بیشتر جستجو کرد که اولاً ببینیم خود مسعود سعد هرگز پنج را در جای دیگری جز این بیت به این معنا که عرض کردیم به کار گرفته است یا نه؟ بنده دیوان مسعود سعد را تورقی سرسری کردم. تقریباً جز یکی دو مورد ندیدم که کارکرد این واژه در عبارات او مشکوک به افاده معنایی غیر از عدد پنج باشد. یکی از آن موارد در این بیت آمده:

کرد مرهم دل فگار مرا

چهره‌هایی به پنج گشته فگار

(یاسمی، ص ۲۰۸)

جالب اینکه نوریان به جای پنج (پنجه) کلمه میخ را

انتخاب کرده: «چهره‌هایی به میخ گشته فگار» (ص ۸۶۵) که معلوم نیست این تحریف و تصحیف کار مصحح است یا دستپخت کاتبان گذشته.

یک دو مورد دیگر هم هست که شاید و شاید و شاید علاوه بر افاده عدد پنج معنایی اصطلاحی همچون باده‌ای به نام پنج داشته باشد که عجالتاً از آنجا که اطمینان ندارم از ذکر آن درمی‌گذرم. خلاصه اینکه چنانکه گفتم اولاً باید در دیوان مسعود سعد جستجویی دقیق کرد و ثانیاً در دواوین دیگر سخنسرایان آن عهد و یا آن منطقه تفحص کنیم و ببینیم آیا کسی چنین مفهومی از پنج اراده کرده یا نه؟

۸. مثنوی، همان ص، بیت ۹۱:

نازده زخم بر ترا و مرا (؟)

بکند صد هزار گونه دغا

در چاپ یاسمی (ص ۵۶۶) آمده: «نازده زخم خر مراد او را» و ظاهراً هر دو روایت معیوب است. توضیحاً عرض می‌کنم که زخم زدن در بازی نرد از اصطلاحات بسیار شایع و کهن است. پس نیمه اول مصرع اول که در هر دو روایت نیز مشترک است قطعاً صحیح است، اما در نیمه دوم مصرع اول شاید «بر» تصحیف «مر» باشد؛ نازده زخم مر ترا و مرا. و شاید (البته این احتمال ضعیف و بلکه بعید است) «بر» تحریف «بد» باشد. چون در قطعه‌ای دیگر از مسعود سعد که تمامی ابیات آن مشحون از اصطلاحات نرد است می‌خوانیم:

گاه گوید ز درد دل، یارب

گاه خارد ز زخم بد، گردن

(ص ۸۸۹)

شاید هم «مرا» به فتح میم نباشد و به کسر باشد (به معنی ستیزه و لجاج) و «ترا و» تصحیف کلمه‌ای بر وزن فعول و به معنی شیوه یا طریق مثلاً. والله عالم.

۹. مثنوی، ص ۷۹۷، بیت ۱۲۳.

منزل اول به بونهاله کند

از بهت (؟) بین که چون نواله کند

در چاپ یاسمی (ص ۵۶۸) به جای «بونهاله»، «نونهاله» آمده است. و مصرع دوم: تا مگر نان از آن نواله کند. احتمال می‌دهم که بونهاله و نونهاله هر دو شکل تغییر یافته اسم محلی در هند باشد؛ مثلاً پوتیاله، اما ظاهراً برای هیچ‌یک



از اساتید این کلمه غریب شک برانگیز نبوده است. در خصوص «بهت» هم عرض می‌کنم که ابتدا گمان کردم شیربرنج است که در هند به آن «بهت» می‌گویند و در جنوب کشور امروز به بهتی مشهور است. گفتم شاید چون بهت طعام مقدس و متبرکی است در هند، شاعر می‌گوید که امیر کیکاوس (دوست مسعود سعد) از این طعام نواله می‌کند. اما خیلی زود دریافتم که این تصور اشتباه است، وقتی ابیات زیر را از کلیم همدانی (چاپ قهرمان) خواندم:

رود بهت از روش فتاده

هرجا که قدم نهی گذار است

(ص ۵۱)

ز آبش تازه می‌گردد روانها

بهت جاری است نامش بر زبانها

(ص ۱۷۵)

پس بهت نام رودی است و بونهاله و نونهاله (و به عقیده من کلمه‌ای دیگر، و البته هموزن و هم قافیه با همین واژه‌های مصحف) محلی است شاید نزدیک به همین رود.

۱۰. مثنوی، ص ۷۹۹، بیت ۱۴۵:

خیزد از جای خویش و هوش کند

گرگان را بدید گوش کند (؟)

اگر خواهیم این بیت را به همین شکل بپذیریم لاجرم باید معنایی مقبول طبایع سلیم از آن استخراج کنیم. بنده این‌طور به ذهنم می‌رسد که «هوش» را به معنی خودنمایی بگیرم: از جای خود برخیزد و خودنمایی کند. اما گوش کردن شاید به معنای گوش کردن یا گوش بریدن باشد. در مثل «گوش و بینی کردن» به معنی گوش و بینی بریدن آمده (نک: دهخدا، مدخل «گوش»).

اما با وجود این توضیحات (و شاید توجیهات) کلمه «بدید» در بیت نجسب است. یعنی چه؟ این پهلوان پنبه‌ای که مسعود سعد از او سخن می‌گوید خودنمایی می‌کند و گرگان را (یا: گرگان را) بدید یعنی فقط با دیدن و نظر کردن، گوش می‌بُرد؟ بعید است چنین مضمون خنکی آن هم با این بیان ضعیف و علیل حاصل طبع وقاد شاعری چون مسعود سعد سلمان باشد. روایت یاسمی از بیت به

گونه‌ای دیگر است. در چاپ یاسمی می‌خوانیم:

خیزد از جای خویش و هوی کشد

گر نه او را بدید عوی کشد

(ص ۵۶۹)

و در نسخه بدل «ب» (مورد استفاده نوریان) بیت چنین است:

خیزد از جای خویش و هوی کند

گر به را کو بدید بوی کند

(ص ۱۲۰۷)

بعید نیست و بلکه بسیار محتمل است که «گر نه» در چاپ یاسمی غلط تایپی، و اصل همان «گر به» بوده باشد. همچنین احتمال می‌دهم با توجه به نسخه «ب» (گر به را کو ...) یک کاف از چاپ یاسمی در استکتاب کاتب یا استنساخ مصحح افتاده باشد و «گر به کو را بدید ...» صحیح باشد. علی‌ای حال شاعر می‌گوید: این پهلوان پنبه از جای خودش بلند می‌شود و فریاد می‌کند یا می‌کشد. چون هو (هوی) بانگ و فریاد است چنانکه در لغت هیاهو(ی) یا های و هو(ی). و آنقدر این پهلوان پرهیبت است که گر به وقتی او را ببیند عوی می‌کشد یا می‌کند.

عوی(ی) هم صوت است. نمی‌دانم که در شعر دیگری آیا برای گر به چنین صوتی ذکر کرده‌اند یا نه؟ در هر صورت به گمانم ترکیبی از دو روایت یاسمی و نسخه بدل (نسخه «ب» در چاپ نوریان) به صورت صحیح نزدیک‌تر است؛ با توجه به ابیات پیشین و پسین که سراسر به طعنه و تمسخر گفته شده و حکایت کسی است که مسعود سعد او را پهلوانی جعلی و قلابی معرفی می‌کند:

او نه زین پردلان اکنون است

که بمردی ز رستم افزون است

او ز برگ کرم گذاره کند

شلغم پخته را دوپاره کند

(ص ۷۹۹)

۱۱. مثنوی، ص ۸۱۵، بیت ۳۴۵:

گیرد او بر نشسته ایمن بود

پر هنر لاخ و لخ چنین فرمود (؟)

در مورد این بیت چیزی به نظرم نمی‌رسد الا اینکه مصرع اول آن هم به احتمال قوی معیوب است و بخشی از مصرع اول در نسخه بدل «ب» که می‌گوید: «گیرد او راه

پشته و این بود» شاید با توجه به ابیات قبل و بعد به صواب نزدیک‌تر باشد. والله عالم.

۱۲. قطعه ۴، ص ۸۲۳، بیت ۱:

با تو نکال از هجاست زیراک

به جلوه است آن تن تو و ایضاً (؟)

پیداست که در وزن و معنی معلول است. نظری ندارم.

۱۳. همان، بیت ۴:

هرگز فرخج ندیدم چون تو

ای روسپی زن تو و ایضاً (؟)

در این بیت حرف جیم در کلمه فرخج از وزن بیرون است و باقی عبارت در کمال صحت و سلامت است. دو احتمال می‌دهم، یا به حکم قاعده مقدم و مؤخر مصرع اول در اصل چنین بوده: هرگز فرخج چون تو ندیدم. و یا اینکه فرخج تصحیف کلمه‌ای است بر وزن «فرخ» یا «فعل».

۱۴. قطعه ۵، ص ۸۲۵، بیت ۲۶:

خواجه ناصر توام کزین گفتار (؟)

از سر سمعه و ریاست مرا

نظری ندارم. پیداست که ساختار جمله به هم ریخته است.

۱۵. قطعه ۷، ص ۸۲۵، بیت ۷:

چونانکه ببینم از دور

بی‌آنکه باشم چون صب (؟)

وزن هر دو مصرع اشکال اساسی دارد. قطعه در وزن «مفعول فاعلات فاعولن» است و من هیچ مطلبی عجالتاً به خاطر نمی‌رسد؛ جز اینکه مصرع دوم بیت قبلی هم از حیث وزنی مشکل دارد، اما علامت سؤالی در برابر آن نیست. توجه کنید:

بازم قضا فکند چو صرصر

ناکام در مسالک مسبب

مگر آنکه بای نخستین مسبب را مشدد نخوانیم یا مسالک را مساک یا چیزی شبیه این فرض کنیم.

۱۶. قطعه ۵۰، ص ۸۵۰، بیت ۱ (کل قطعه دو بیت است،

تمامش را نقل می‌کنم):

مالک آن سنگروت (؟) را بر بود

آتش اندر تنش زد و شاید

آهکش کرد خواهد اندر گور

تا بدان بام دوزخ انداید

«سنگرو» در لغتنامه‌ها به معنی بی‌شرم و گستاخ آمده است. امروزه هم درباره شخص گستاخ و پررو می‌گوییم مثلاً: رویش از سنگ است و یا رو که نیست سنگ پاست یا سنگ پای قزوین است. البته به خاطر راقم این سطور چنین می‌آید که واژه سنگرو در ادبیات فارسی واژه قلیل الاستعمالی است و به ندرت مورد استفاده شعری بزرگ واقع شده است. آخرین بار این واژه را در مثنوی علی‌نامه دیدم. می‌گوید:

به قلب اندرون فضل پرخاش جوی

همی بود از جهل آن سنگ‌روی

(ص ۱۳۵، ر)

و در معنایی متفاوت (یا بهتر است بگوییم اندکی متفاوت) شانی تکلومی می‌گوید:

کلیسیای جهان را من آن کهن‌گبرم

که خوشدلیم به تماشای سنگرویی چند

صاحب آندراج «سنگرو» را در این بیت به معنی

«شوخی» و بی‌حیا آورده است. یک مورد دیگر هم از کاربرد این واژه در حافظه دارم که بیتی است از فرخی با معنایی کاملاً متفاوت و غیر کنایی. این بیت البته در بعضی لغتنامه‌ها ظاهراً به نام ابوعبدالله فرالاولی (از اجله شعرای دوره سامانیان) هم آمده است اما به نام فرخی هم دیده شده است:

صحرای سنگ‌روی و که سنگلاخ را

از سم آهوان و گوزنان شیار کرد

(دیوان فرخی، ص ۴۵۱)

اینها همه را گفتم تا بگویم در قطعه مسعود سعد احتمال اشکال مختلف کاربرد این واژه را از خاطر گذرانده‌ام. شاید به معنی گستاخ یا شوخ باشد که در این صورت قطعه خطاب به شخصی است که یار گستاخ یا شوخی داشته. مسعود سعد می‌گوید بالاخره مالک (نگهبان دوزخ) آن یار گستاخ ترا برد و آتش در تنش زد. یک احتمال دیگر هم این است که سنگرو بت باشد. منظورم از بت واقعاً بت است؛ شمن، صنم و نه به معنای کنایی آن که خوبروست. از آنجایی که بت غالباً از سنگ تراشیده می‌شده است تعبیر سنگ‌رو در خصوص آن تعبیر مناسبی به نظر می‌رسد. اما در این صورت اشکال می‌توان کرد که بت را که در گور نمی‌نهند تا شاعر بگوید: آهکش کرد خواهد



علامت را به جهت ابهام نقش کلمه خزان در این مصرع نهاده است.

قبل از هرگونه توضیحی در این باره اجازه می‌خواهم عرض کنم که در چاپ مرحوم یاسمی بیت این‌گونه است:

میزبان نیز کعبتین خزان

سیم‌آسا ز خانه روشن

(ص ۶۱۷)

و نکته دوم اینکه واژه کعبتین تا قرن هفت و یا هشت تلفظ متفاوتی از امروز داشته است. یعنی در زمان مسعود سعد یا و نون کعبتین یا و نون تشبیه تصور نمی‌شد و این کلمه به کسر تاء بر وزن برترین بود. پس اگر نون را بخواهیم ساکن بگیریم واژه خزان بر وزن عیان نمی‌تواند پاسخگوی وزن مصرع باشد. چرا که اگر کعبتین به فتح تا بود می‌توانستیم بخوانیم:

میزبان نیک، کعبتین خزان

یعنی میزبان نیک است و کعبتین خزنده (خزان)، اما از آنجایی که کعبتین است و نه کعبتین اگر خزان را قطعی بگیریم باید نون کعبتین را کسره بدهیم. آنگاه دیگر «نیک» جواب نمی‌دهد بلکه «نیز» (طبق روایت یاسمی) جور درمی‌آید:

میزبان نیز کعبتین خزان

میزبان هم کعبتین خزنده است. و اگر «نیز» را جایگزین «نیک» نکنیم و نون کعبتین را کسره ندهیم ناچاریم خزان را خزان (بر وزن چندان) بخوانیم. و این البته از جهت استعمال نادر باب فاعل نمی‌تواند مردود تلقی شود چرا که مسعود سعد علاوه بر کلمات شایع و رایج این باب مثل طماع و دوآر و امثال ذلک از واژگان کم‌کاربردتری هم استفاده کرده است. مثلاً می‌گوید:

زار بگری که بر تو می‌خندند

چرخ مزاح و عالم طنناز

(ص ۸۷۰، بیت ۸)

اما فارغ از این مسائل، خزان (خزینهدار) در بیت مطروحه چندان خوش ننشسته است. پس عجلتاً نیز را بر نیک و نون مکسور در کعبتین را بر نون ساکن ترجیح می‌دهیم.

در خصوص این مطلب هم که گفتم در کلام متقدمین

اندر گور. پس همان احتمال اول که مقصود از سنگرو یار شوخ و گستاخ مخاطب شاعر در این قطعه است اقوی احتمال تواند بود. مگر آنکه اساساً حرف «ت» در سنگروت شکل تحریف شده حرف «ی» باشد که در آن صورت از اختلاف ضمائر نیز خلاص می‌شویم و مطلب هم روشن است.

۱۷. قطعه ۷۸، ص ۸۷۰، بیت ۲:

عمید نامدار راد محمود

جمال گوهر بوبکر بلغز (۴)

رشید یاسمی ملغز آورده (ص ۶۰۲) که انطباق است به جهت اینکه دست‌کم واجد معنی است و نام‌گذاری بر اساس شغل و پیشه در گذشته امری معمول بوده است. ملغز یعنی چیستان گو. و اگر در نسخه‌ها آشکارا حرف باء از میم متمایز است بعید نیست که بلغز باشد چرا که این باز ارجح است نسبت به بلغز.

۱۸. قطعه ۱۰۸، ص ۸۸۳، بیت ۲ (بیت اول را هم نقل

می‌کنم):

ابرم که هم ز دریا بر دارم

وانگاه هم به دریا بر بارم

از خواجه عمید همی گیرم

مدحی که همی بر او آرم (۴)

روشن است که مصرع چهارم نقص کوچکی دارد. اما از آنجا که جمله تمام و کمال ادا شده با اضافه کردن یک کلمه همچون «من» یا «خود» بعد از «که» و مکسور خواندن حرف راء «بر»، شعر سلامت خود را باز می‌یابد، بدین صورت:

مدحی که [من] همی بر او آرم

۱۹. قطعه ۱۱۴، ص ۸۸۸، بیت ۲ (بیت اول را هم نقل

می‌کنم):

این چنین روز مر حریفان را

پای باید کشید در دامن

میزبان نیک کعبتین خزان (۴)

سیم انبارد خانه روشن

این دو بیت از قطعه‌ای است با ضبطهای مختلف که بسیاری از این اختلافها در پی‌نوشت‌های نوریان نیامده، بگذریم. در خصوص مصرع اول بیت دوم که علامت سوالی در برابر آن است احتمال می‌دهم که مصحح محترم این

کعبتین را با یا و نون تثنیه و به فتح تا تلفظ نمی‌کردند مقاله‌ای با شواهد و مستندات بسیار نوشته‌ام که ان‌شاءالله در فرصتی مغتنم منتشر خواهم کرد.

ناگفته نگذارم و نگذرم که برخی اختلاف نسخه‌ها در این قطعه کاملاً کارساز و روشن‌گر است. فی‌المثل دو بیت از ابیات پایانی قطعه را ابتدا به نقل از چاپ نوریان و سپس به نقل از چاپ یاسمی ذکر می‌کنم. تأمل بفرمائید:

ای برادر بگرد سیم برآی

که برآید جهیز تو بسخن

گر بخواهی که تخم سیم شود

بیش خویشش بریز چون خرمن

(ص ۶۱۸)

گمان نمی‌کنم از این ابیات چیزی دستگیر کسی بشود. اما همین ابیات در چاپ یاسمی به گونه‌ای دیگر است و شاید بتوان از ترکیب این دو روایت به عباراتی روشن دست یافت. توجه کنید:

ای برادر بگرد سیم برآی

بر نیاید جهیز تو بسخن

گر بخواهی که تخم جمع شود

بیش خویشش تریز چون خرمن

(ص ۶۱۸)

۲۰. قطعه ۱۱۶، ص ۸۹۰، ابیات ۲ و ۳ و ۵ (که همراه با مطلع نقل می‌شود):

دوشم جمازه‌ای به کف آمد کش

با بور خویش گفتم جولان کن

الحق معید بچه دیدم (؟)

گفتمش گفتگوی بیایان کن

ما را فروش جامه‌ها کنند (؟)

کار سپید چرخ بسامان کن

... بشنو زمن گر هوای ما داری (؟)

این کن که منت گفتم فرمان کن

البته این قطعه ابیات معیوب (از حیث صورت و معنا) باز هم دارد که علامت سؤالی در مقابل آن نهاده نشده است. مثلاً این مصرع:

کاین دردمند را درمان کن

که آشکارا نقص وزنی دارد. یا این بیت:

گفتم که شبروست عس پیشه

این را بگیر و زود بزندان کن

(ص ۸۹۱)

در چاپ سنگی «بلاپیشه» است و اصح بلکه صحیح همین است. چرا که عسس اگرچه شبرو است اما خود «گیرنده» شبروان» و «بزندان کن». آنهاست و وجهی ندارد که شاعر بگوید این عضو من (چون صحبت از عضو اسفل شاعر است) پیشه عسسان دارد پس او را بگیر و به زندان کن. باری، از اینها بگذریم و با ابیات مقرون به علامت سؤال سر ببریم. برای اولین بیت مبهم این قطعه پیشنهادی ندارم. جز اینکه گمان می‌کنم «معید» تحریف کلمه‌ای است بر وزن مفاعلن و «بچه» را باید «بچه‌ای» (غیرمشدد) بخوانیم.

دومین مصرع معیوب هم اشکال اساسی دارد. همین قدر می‌توان یقین کرد که جزء اول آن یعنی «ما را فروش» سالم است و الباقی مصرع دست‌خورده و مصحف. «کنند» شاید (با عنایت به واژه «چرخ» در مصرع بعد، و مضمون کلی قطعه) تصحیف «گنبد» باشد که گاه کنایه از سرین است. منوچهری می‌گوید:

درع‌بش، آتش‌جبین، گنبدسَرین، و آتش‌کتف

(ص ۲۱۲)

یا سوزنی سمرقندی فراوان از این نوع گفته. مثلاً:

شلوار عروسان ز ره زلف گشودیم

بر گنبد ترکان پریچهره خزیدیم

اینجا هم به تناسب موضوع عرض می‌کنم که شاید گنبد باشد.

سومین بیت معیوب علاوه بر مشکل وزنی یک اشکال دیگر هم دارد و آن اینکه ضمیر متکلم در جزء دوم مصرع اول مع‌الغیر است و در جزء اول مصرع اول، و نیز مصرع دوم واحد. البته علمای لغت در خصوص «ما» گفته‌اند «بیان آن به جمع و مفرد هر دو آمده» اما به هر حال به نظر می‌رسد مصرع صحیح مطابق قول قائل که بی‌شک از نقیصه ناموزونی مبرّا بوده است می‌تواند چنین بوده باشد:

بشنو ز من هوای من ار داری

از اینها گذشته نکته‌ای مهم در این قطعه (در بیت اول آن) نهفته است و آن معنای دیگری از کلمه «بور»



وجود علامت سؤال به جهت اشکالی است که در مصرع اول از حیث وزنی پیش آمده و «فاعلاتن مفاعِلن فعِلن» را به «فاعلاتن فعولن فعولن» تبدیل کرده است. در لغتنامه دهخدا این بیت به شکل صحیح آن، ذیل مدخل «فیرزه» (مخفف فیروزه) نقل شده است:

کی خرنند از تو فیروزه هرگز

چون ببینندت ای بدیع‌نگار
۲۲. و بالاخره: شهرآشوب، ص ۹۲۳، بیت ۱۹:
نای تو بدست چون من آید (؟)

نالنده از زخمت ای پیری‌فش
مصرع اول از حیث وزنی ناقص است و عبارت آن هم مبهم. در مصرع دوم هم شاید «نالنده‌ام» بوده به جای نالنده. وزن شعر «مفعول مفاعیل فاعلاتن» است؛ چون نامه مانی رخت منقش. به هر حال چیزی به ذهن علیل کمترین نمی‌رسد. وانگهی رمقی هم برایم نمانده تا در این بیت بیچم. پس همین‌جا «قصه را ختم می‌کنم به دعا».

است که تاکنون مورد غفلت واقع شده و بنده در هیچ فرهنگی آن را نیافتم. این کلمه در بعضی مناطق کشور در لسان قوم لر هم‌اینک به معنای آلت تناسلی مرد است. و شاید همین، شاهد و دلیلی باشد بر اینکه مسعود سعد از لره‌های همدان بوده، و اینکه خود را متصف به ساده‌دلی می‌کند و می‌گوید:

گر دل به طمع بستم شعر است صناعت

ور احمقیی کردم اصل از همدان است

(ص ۹۷)

این ساده‌دلی صفت مشهور الوار در طول تاریخ بوده و آوازه آن البته تا شبه‌قاره هم رسیده، به حدی که نگارنده زمانی قصد داشتم در این موضوع یعنی «لر در ادب فارسی شبه‌قاره هند» مقاله‌ای بنویسم اما احتیاط که صد البته شرط عقل است، مانع شد.

۲۱. شهرآشوب، ص ۹۲۰، بیت ۱۰:

کی خرنند از تو فیروزه هرگز (؟)

چون ببینندت ای بدیع‌نگار

در شماره پیشین گزارش میراث (سال چهارم، شماره ۳۹، صص ۱۹ و ۲۰) در یادداشتی با عنوان «نیکروز بن خضرشاه، کاتبی از قرن نهم» در ارجاعات به تصاویر اشتباهات رایانه‌ای روی داد که در اینجا اصلاح می‌شود:

عکس شماره ۱ مربوط به نسیم‌الربیع کتابت ۸۶۸؛ عکس شماره ۲ مربوط به نسیم‌الربیع کتابت ۸۷۳؛ عکس شماره ۳ مربوط به تجزیة‌الأمصار کتابت ۸۶۸.